



مجموعه نمایش نامه‌های

امیررضا کوهستانی

جلد اول:

قصه‌های درگوشی

و
رقص روی لیوان‌ها

فهرست

۷	مقدمه
۱۳	قصه‌های درگوشی
۶۹	رقص روی لیوان‌ها

اتاقی طراحی شود که در آن یک میز، یک صندلی و یک تخت فتری ارزان قیمت قرار دارد. روی میز، یک ضبط ریلی به صورت ایستاده، چند ضبط کوچک و بزرگ، یک دستگاه تلفن، یک مشت کاغذ، یک میکروفون با پایه و انبوهی سیم به هم پیچیده که گوشه و کنار پخش و پلا هستند.

روی تخت تشک، بالش و لحافی نامرتب و ناهمگون. پنجره‌هایی با چارچوب ضدزنگ خورده در انتها. سمت راست، ورودی راهرویی که اتاق را به در اصلی می‌رساند. بارانی بلندی در راهرو به دیوار میخ شده است و از آن آب، قطره قطره در تشتی پُر از ظرف‌های چرب و کثیف می‌چکد. دیگر وسایل اتاق: یک چمدان تروتمیز زیر تخت، یک آبکش و چند تکه ظرف شسته، چند کارتن کتاب و نوار و یک مشت خرت و پرت. اتاق ولی خیلی شلوغ نیست، انگار بی‌نظمی چون جزایری دور از هم در اتاق چیده شده است. مکان: اتاقی در بالاخانه‌ی یک ساختمان پنج طبقه‌ی قدیمی در جنوب شهر تهران.

زمان: حال، پیش از نیمه‌شب.

در ابتدا تاریکی. آن قدر صبر می‌کنیم تا تاریکی و سکوت تأثیر خود را بگذارند.

و بعد: صدای شماره‌گیری تلفن، هفت شماره.
 بوق مقطعی که سه بار تکرار می‌شود.
 تلفن وصل می‌شود.

صدای مینا سلام. الآن آماده‌ی پاسخ‌گویی به شما نیستم. لطفاً پیغام‌تان را بعد از شنیدن صدای بوق بگذارید. ممنون.
 صدای بوق.
 مکث.

صدای پسر [خالی از هرگونه احساس] سلام. زنگ زدم فقط خدا حافظی کرده باشم. گفته بودم می‌خوام برم. شاید فکر نمی‌کردی این جور، خودم هم راستش اول مطمئن نبودم، ولی امشب دیگه تصمیم رو گرفتم. امشب همه‌ی حرف‌هام رو با یه نفر زدم؛ یه دختر چادریه بود، همون. می‌دونم حالا حسودی می‌کنی، واسه‌م هم مهم نیست، ولی واقعاً هیچی بین مون نبود. اون فقط اومد ظرف نذریش رو بگیره، من مخش رو کار گرفتم. یه کادو هم برات دارم آتیش! صبح که اومدی می‌گیریش. سعی نکن منصرفم کنی. هیچکی رو دوست نداشتم؛ این رو همیشه می‌خواستم بهت بگم. خدا حافظ!

صدای گذاشتن گوشی. موسیقی یا هر چیزی که بین این صحنه و صحنه‌ی بعدی فاصله بیندازد.

کمی بعد صدای زنگ در، صدای قدم‌های پسر که به سمت در می‌رود، صدای چرخاندن کلید و قفل، سپس صدای باز شدن در.

صدای دختر سلام آقای نایب.

صدای پسر سلام.

صدای دختر ببخشید دیر موقع مزاحم‌تون شدم. آس نذریه. بعد از ظهر اومدم نبودین. الآن دیدم اومدین، گفتم بیارم به‌تون بدم.

صدای پسر برای چی هست؟!

صدای دختر نذر بیچه‌هاست. امتحان‌های آخر ترم رو که دادن، نذر کردن!

صدای پسر ممنون!

صدای بسته شدن در. کلیدی در قفل نمی‌چرخد. سکوت. کبریتی روی صحنه روشن می‌شود و لحظه‌ای چهره‌ی پسر زیر نور لرزان آن، سیگاری می‌گیراند. نور کم‌کم می‌آید. اتاق در تاریک‌روشن نور لامپ کم‌رمقی است که بالای میز از سقف آویزان است. نور بیرون (نور مهتاب یا چراغ‌های خیابان) نیز کمی از پنجره به داخل می‌آید؛ باین حال بیش‌تر اتاق در تاریکی است. پسر روی صندلی پشت میز نشسته و هنوز لباس بیرون به تن دارد. دود سیگاری زیر نور لامپ. پسر ضبط ریل را روشن می‌کند. ریل‌ها می‌چرخند.

روی میکروفون خم می‌شود. خش‌خش آن.

[صداهایش از بلندگوهای ضبط می‌آید! میکروفون را تست می‌کند] پسر

یک... یک... دو... سه.

پُکی به سیگار می‌زند. ساعتش را نگاه می‌کند.

دوشنبه چهار بهمن، ساعت یازده و بیست دقیقه.

هدفون را روی گوشش می‌گذارد و یکی از ضبط‌ها را روشن

می‌کند. صدای خشن موسیقی از لای گوشی‌های هدفون

به بیرون درز می‌کند.

[مکث] مهسا هنوز نرفته. مامان شب زنگ زد. [گریه]

می‌گفت تقصیر منه اون گذاشته رفته.

صدای زنگ در. پسر چیزی نمی‌شنود.

باید اول پیداش کنم. روم نمی‌شه به کسی بسپرم. مایه‌م

داره تموم می‌شه. [انگار می‌خواهد بگوید بخاری اما چیز